



کاندید اکادمیسین سیستانی

## قتل سردار محمد عزیز خان توسط سیدکمال و پیامد آن



سردار محمد عزیز



سیدکمال

دانشمند و محقق توانای کشور داکتر سید عبدالله کاظم به سلسله تحقیقات ممتع و سودمند خود بر زندگی و کار کردهای زعمای افغانستان در قرن بیستم، تا کنون توانسته اند کتابهای مستقل و سودمندی در باره اسرار مرگ امیر حبیب الله خان و زندگی سیاسی شهید محمد داودخان و حکومت شاه محمودخان و برنامه های انکشاف معارف غازی امان الله و مقالات بسیار ارزشمندی درباره متارکه جنگ استقلال و اهمیت استقلال و دیگر مسایل تاریخی و فرهنگی و سیاسی کشور تحقیق و تالیف کنند که هر یکی از این آثار برای آگاهی نسل جوان امروز و فردای کشور بسیار سود مندند.

در همین راستا ایشان برای شناخت همه جانبه سیمای شخصیت محمد نادر شاه نیز زیر عنوان «نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان، محمد نادر شاه از پادشاهی تا شهادت» سلسله مقالات بسیار مهمی را در پورتال وزین افغان جرمن آنلین به نشر میسرسانند که حاوی اطلاعات ناگفته و ناشنیده ی تاریخی اند. در (بخش ۸۸) از این سلسله مقالات، ماجرای قتل سردار محمد عزیز خان توسط سیدکمال در برلین، بازتاب یافته است که در واقع عکس العمل یکی از هواخواهان شاه امان الله در برابر استبداد نادر شاه بحساب می آید. من آنرا در اینجا بحیث یک سند تاریخی اقتباس می کنم و در پای آن دیدگاه خودم را بعرض میرسانم.

بنابر نوشته داکتر سید عبدالله کاظم، سردار محمد عزیز خان برادراندر نادر شاه و پدر محمد داؤد و محمد نعیم خان بود. سردار محمد عزیز خان فرزند اول سردار محمد یوسف خان «در سال ۱۲۵۶ ش (۱۸۷۷م) در کابل بدنیا آمد و در کودکی به معیت پدر و بنی اعمام خود همه به هند برتانوی تبعید گردیدند. او در آنجا به مکتب رفت و به زبان اردو و انگلیسی آشنا و مسلط گشت. در سن ۲۴ سالگی به معیت همه خانواده به وطن برگشت و پس از ازدواج خواهرش با امیر حبیب الله خان سراج المله به حیث معاون منشی دفتر مخصوص امیر شامل خدمت شد.

او حین سفر رسمی امیر به هند برتانوی در سال ۱۹۰۷ جزء همراهان امیر بود و در سالهای اخیر سلطنت امیر به حیث منشی در دفتر امور خارجه کار میکرد، تا آنکه پس از شهادت امیر مؤقتاً همه بزرگان این خانواده از نظر شاه امان الله خان افتادند، ولی زود دوباره به مقام رسیدند. سردار محمد عزیز خان در سال ۱۹۲۰ به حیث رئیس کمیته مهاجرین و سال بعد به حیث رهنما و ناظر اولین گروپ شاگردان افغان که جهت تحصیل به فرانسه اعزام شدند، مقرر شد و تا سال ۱۹۲۶ در همین وظیفه در پاریس ادامه داد. هنگامیکه او در همان سال جهت گذشتاندن مرخصی با یک تعداد شاگردان افغانی به وطن مراجعت کرد، از کار برکنار گردید و پس از چندی وطن را ترک کرد و نزد برادران خود هر یک محمد نادرخان و محمد هاشم خان که از وظیفه سبکدوش و یا به عبارت دیگر خود را کنار کشیده و در فرانسه اقامت داشتند، یکجا گردید. وقتی برادرش

د پانو شمیره: له ۱ تر ۸

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پاڼوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

محمد نادرخان پس از سقوط حکومت سفوی در سال ۱۹۲۹م در کابل اعلام سلطنت کرد، محمد عزیز خان نیز به کابل آمد و به حیث سفیر افغانستان در مسکو مقرر شد که تا اوایل سال ۱۹۳۳ در همان وظیفه باقی ماند. او بتاريخ ۲۳ مارچ ۱۹۳۳م (۳ حمل ۱۳۱۲ش) به حیث وزیرمختار افغانستان در برلین مقرر گردید، اما هنوز مدت کوتاهی از کارش نگذشته بود که بتاريخ ۶ جون همان سال (۱۶ جوزای ۱۳۱۲ش) هنگامی که از زینه های عمارت سفارت پایان میشد، توسط یک افغان بنام سیدکمال ارفاصله نزدیک مورد ضربه فیر تفنگچه قرار گرفت و زخمی شد و ساعاتی بعد در شفاخانه جان داد. این حادثه اولین زنگ خطر را برای خانواده صاحبان که همه پس از رسیدن محمد نادر شاه به سلطنت در راس قدرت در افغانستان قرار گرفت ه بودند ، به صدا درآورد که پنج ماه بعد بتاريخ ۱۶عقرب ۱۳۱۲ ( ۲۴ نوامبر ۱۹۳۳م) به شهادت محمدنادرشاه در کابل انجامید.

راجع به چگونگی این قتل سیاسی و انگیزه های آن تا چند سال قبل اطلاعات دقیق و مستندی در دست نبود، اما بتاريخ ۶ حوت ۱۳۹۶ [۲۵ فبروری ۲۰۱۷] " حزب همبستگی افغانستان" به اسنادی رسمی از آرشیف وزارت خارجه آلمان دست یافت و جزئیات این موضوع را روشن ساخت . این حزب قسمتی از این اسناد را تحت عنوان "ترجمه بخشی از حکم محکمه در مورد اعدام سید کمال در آلمان" در ویسایت خود به نشر سپرد که با این مقدمه آغاز گردیده:

«درصدها صفحه سندی که در آرشیف وزارت خارجه آلمان در ارتباط به دوسیه سیدکمال نگهداری می شوند و " حزب همبستگی افغانستان" به آنها دسترسی یافته است، سند ۴۲ صفحه ای وجود دارد که حکم نهایی محکمه بوده تمامی جزییات قضیه در آن درج است ... ما بخشی از این سند را که حاوی اظهارات سیدکمال در برابر پلیس و قاضی محکمه می باشد جهت ثبت در تاریخ و آگاهی خوانندگان انتشار می دهیم.» اینک متن مختصرمنتشره و ویسایت مذکور را در این زمینه به حیث یک سند تاریخی خدمت علاقمندان و محققان تاریخ معاصر کشور تقدیم میدارم:

### محکمه ابتدایی برلین به نام ملت آلمان (مورخ ۱۰ اگست ۱۹۳۴):

برای انجنیر سیدکمال متولد ۱۸ سپتامبر ۱۹۰۰ در کابل، اخیرا ساکن برلین جاده «هورن آلی» خانه شماره ۴۱ و فعلاً در زندان موبیت. محکمه ابتدایی نخست در برلین به تاریخ ۴ و ۶ جولای ۱۹۳۴ دایر شد که در آن افراد ذیل حضور داشتند: [از ذکر اسمای ۱۲ نفر هیئت تحقیق و شهود در اینجا به هدف اختصار مطلب صرف نظر میگردد - کاظم] «در ۶ جون ۱۹۳۳ سفیر پادشاهی افغانستان در برلین، سردار محمد عزیز خان در تعمیر سفارت در برلین شمال شرقی، ۸۷ جاده لیسنگ شماره ۹ از طرف متهم با ضرب گلوله در سینه زخم برداشت که بعد از مدت کوتاه به شفاخانه انتقال یافته با تمام کوشش هایی که صورت گرفت زیر عملیات درگذشت. محل حادثه زینه سفارتخانه است. متهم تابعیت افغانستان را دارد. پدرش داکتر بود و تا هشت سالگی توسط وی آموزش دیده، سپس شامل مکتب دولتی می شود. در مضامین ریاضی، فزیک و کیمیا از طرف پدر کمک می شود. بعد از ختم دوره مکتب تقریباً دو نیم سال در کارخانه برق کار کرده است و در سال ۱۹۲۲ با دیگر محصلان افغان از طرف حکومت شاه امان الله خان به آلمان فرستاده شد تا در رشته مسلکی تحصیل نماید. بعد از پایان امتحان های انجنیری میخانیک در شهر مگدیبورگ، در ۱۹۲۷ دوباره به افغانستان رفت تا در خدمت دولت قرار گیرد. او در یک فابریکه سمنت کار می کرد و در مارچ ۱۹۲۸ از طرف امان الله دوباره به آلمان فرستاده

د پانو شمیره: له ۲ تر ۸

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

شد. وی توظیف شد تا تجارب تخنیکي ای را فرا گیرد که امکانات کاربرد زغال سنگ را در فابریکه سمند بررسی نماید. در اوایل جنوری ۱۹۲۹ با آگاهی از وقوع یک اغتشاش در افغانستان که منجر به سقوط دولت امان الله خان شد، مجدداً به کابل رفت. به عنوان طرفدار امان الله در سفر قندهار با او همراه بود و در عین حال به عنوان سرباز در خدمتش قرار داشت. وقتی تهاجم (قوای امان الله) به کابل نتیجه نمی دهد، به امید دستیابی به شغلی از طریق بمبئی به آلمان می آید. متهم ابتدا در "مگدیبورگ" در لیلیه محصلان مستقر شد و بعدها به برلین رفت. در آن شهرلی "زندگی میکرد به اساس پیا م امان الله خان از روم، نزد وی رفت تا امان الله خان را در ساختمان خانه اش کمک کند. تقریباً شش ماه در آنجا باقی می ماند و سپس همراه مادر و برادر کوچک امان الله خان به برلین آمده حدود یک و نیم سال را با آنان سپری کرد. بعد از سفر کوتاه به روم و سویس، به برلین برگشت و در خانه مادر امان الله خان (گرینزولد، جاده بیبرتوس ۲۹) بسر می برد. بعد باردیگر به مگدیبورگ در لیلیه محصلان نقل مکان می کند. او در اظهارات خود گفت که در مدت اقامت در برلین با افغان ها و بخصوص محصلان افغان در تماس شخصی قرار داشته است. وضع اقتصادی متهم در اواخر خوب نبوده و بورسیه محصلی هم قطع شده بود، زیرا دوران تحصیل پایان یافته بود. او با مقداری امکانات از ناحیه معاش دوران پراکتیک (تجارب عملی) گذران می کرد. چندین بار سفارت از وی تقاضای عودت به افغانستان را کرده بود و او هنوز جواب مثبت نمی داد. در ماههای پیش از حادثه از سوی محصلان افغان کمک می شد. متهم یکی از طرفداران دوازده ساله سابق امان الله خان می باشد و با دولت نو بقدرت رسیده در تقابل شدید قرار دارد. سفیر که تقریباً سه ماه پیش وظیفه دیپلوماتیک خود را به عهده گرفته، برادر نادر شاه بود که در نوامبر ۱۹۳۳ در افغانستان به قتل رسید. متهم دویا سه بار به خاطر تمدید پاسپورت خود به سفارت مراجعه کرده بود و یکبار هم با جمعی از افغان های دیگر به دعوت عصریه آمده بود. زمانی که سفیر از لیلیه محصلان بازدید می کرد، با او آشنا شده بود. متهم به اساس مخالفت های سیاسی، در بازدیدهای خود از سفارت در پی فرصتی مناسب بود که تصمیم خود را برای از بین بردن سفیر عملی سازد. تقریباً هر بار تفنگچه نوع موزر ۶۵,۷ میلی متری با خود داشت. وی در تحقیقات خود اظهار نمود که از یک فرد ناشناخته آن را خریده است. صرف یکبار زمانی که برای دعوت جای آمده بود، تفنگچه را با خود نداشت.» (از ادامه گزارش هیئت تحقیق به دلیل تکرار مطلب صرف نظر شد و جریان بعدی از زبان خود متهم - سیدکمال - بیان میگردد - کاظم)

### اعترافات سیدکمال:

بعد از آنکه سردار محمد عزیز خان به وسیله سیدکمال در داخل سفارت هدف قرار گرفت و ساعتی بعد در شفاخانه درگذشت، پولیس سیدکمال را بازداشت کرد و جهت تحقیق به حوزه پولیس برد، او در اعترافات خود چنین گفت: «من امروز فقط آرمان هایم را جامه عمل پوشانیدم. حس وطن دوستی مرا به این عمل واداشت. امیدوارم با این کار در افغانستان حرکت ملی ای را مقابل کسانی بنا نهم که آزادی را فروختند. امید که عمل من آرمان ملت افغانستان باشد. آنان باید در راه پدر وطن جان را فدا کنند، همان طوری که من کردم و می کنم تا افغانستان به افتخار و آزادی برسد. فکر از بین بردن و نه زخمی ساختن سفیر در برلین از خودم بوده و با هیچ کسی دیگر راجع به آن حرف نزده ام و خواستم عملم بر دیگر افغان ها مؤثر باشد. من به این دلیل این سفیر را انتخاب کردم که کاملاً باورداشتم که یکی از مقصران اوضاع فعلی افغانستان می باشد. سفیر در برلین می خواست خانه ای در جاده "هورن" شماره ۴۱ بخرد تا برای آینده خود یک منبع درآمد داشته باشد. برای خرید خانه از پول های دولت استفاده می کرد. سایر ماموران حکومتی در خارج نیز امکانات دولتی را در خدمت

د پانو شمیره: له ۳ تر ۸

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلینکي د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

خود قرار می دهند. من راه دیگری نیافتم جزء اینکه در برابر شان قرار گیرم. سفیر برلین که برادرشاه افغانستان است ، برادر سوم صدراعظم افغانستان و برادر دیگرش سفیر در پاریس و برادر پنجمی وزیر دفاع میباشد، هم به حلقاتی تعلق دارد که استقلال افغانستان را به انگلیس ها فروخته اند. از طریق نشریه ها می دانم که انگلیس ها هر سال ۱۰ هزار پوند یا بیشتر در اختیار حکومت می گذارد که برضد ملت استفاده شده و اسلحه و مهمات خریداری گردد، در حالی که انگلیس اموال خریداری شده امان الله خان را اجازه نداد به آسیا برسد. من حکومت فعلی را پامال کننده آزادی افغانستان می دانم و این ایده در من قوت گرفت که یکی از این افراد را از بین ببرم تا ستمی که بر ملت روا داشته می شود به تمام جهانیان بر ملا گردد و یک مبارزه آزادی خواهانه ریشه گیرد. در وجود سفیر، بزرگترین دشمن خود را میدیدم، زیرا در تمام صحبت ها با انگلیس ها دخیل بود. از سال ۱۹۲۲ سفیر را می شناختم، او در پاریس به عنوان سرپرست کودکان [شاگردان - کاظم] افغان بود. از تقریباً سه ماه به حیث سفیر در برلین مقرر شد. سفیر قبلی [غلام صدیق خان چرخي که از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳ وزیر مختار افغان در برلین بود - کاظم] را هم می شناختم، ولی با او دوست نبودم با اینهمه تصویری کنم فردی وطنپرست بود. چیز دیگری که گفته می توانم این است که برادرش [غلام نبی خان چرخي - کاظم] را دولت فعلی سر به نیست کرده است. سفیر پیشین افغانستان در برلین آقای غلام صدیق در حال حاضر در آلمان بسر نمی برد. حاضریم سوگند بخورم که نمی دانم، کجاست. من نه از سفیر مقتول و نه از سفیر قبلی هیچ گاه تقاضای کمک نکرده ام و کدام اختلاف شخصی هم با سفیر مقتول نداشتم. والدینم فوت کرده اند و صرف دارای یک برادر در کابل می باشم که در این اواخر اطلاعی از وی ندارم. هیچ رابطه کتبی هم در این اواخر با کابل نداشته ام. همچنان اینجا در آلمان هم با کسی در مکاتبه نبوده ام.»

سیدکمال در ادامه می افزاید: «در سه ماه گذشته دوتا سه بار برای تجدید پاسپورت خود به سفارت رفته ام. صرفنظر از روز واقعه آخرین دیدارم حدود شش یا هشت هفته پیش بود. فکر کشتن محمد عزیز زمانی برایم شکل گرفت که وی به برلین آمد. در لیلیه محصلان از تقررش منحیت سفیر آگاه شدم. پیشتر در روم شنیده بودم که او به دار و دسته ستمگران تعلق دارد. این نظر از سوی اکثر افغان ها به شمول امان الله خان ابراز می شد.»

یک روز بعد از قتل، او در ادامه تحقیقات بر علل اقدام خود مصرانه می گفت : «ایده ی کشتن سفیر مدتی طولانی فکرم را به خود مشغول ساخته بود، بخصوص وقتی شنیدم که به برلین آمده است تصمیم جدی گرفتم این انسانی را که همیشه یک فرد مضر و خطرناک علیه جنبش آزادیخواهی و وطن می دیدم، از بین ببرم. محرک این بود که او را از جمله خاینان به آزادی میپنداشتم. من به این نظر رسیده بودم که نه تنها این فرد بلکه کسان دیگری از این قماش را از بین ببرم. محمد عزیز در چشم من مقصر اصلی بود. بعد از این که او در برلین جا بجا شد، توجه بیشتر مرا جلب کرد و نزد من قبلاً پلان پخته شده بود و منتظر یک فرصت مناسب بودم که کارش را بسازم. این پلان در من وقتی بیشتر جان گرفت که دیگر شک نداشتم که آزادی و افتخار افغان ها از طرف رهبران کنونی فروخته شده است و این عقیده نه تنها نزد من، بلکه نزد همه کسانی که با چشم باز به آزادی وطن می اندیشند ، ایجاد شده است. افغان های مذکور تشکلی نداشته هریک مخفی کار می کنند و نه علنی، زیرا در غیر آن از طرف حکومت نابود می شوند « قسمی که قبلاً یادآور شدم دو سه بار سفارت رفتنم به خاطر پاسپورتم، در حقیقت بدین منظور بود که فرصتی مغتنم برای از بین بردن سفیر بیابم. اگر برایم میسر می شد ، پیشتر از این وی را به قتل میرساندم. در ملاقات صرف عصریه هم این زمینه میسر نشد. تفنگچه را

د پانو شمیره: له ۴ تر ۸

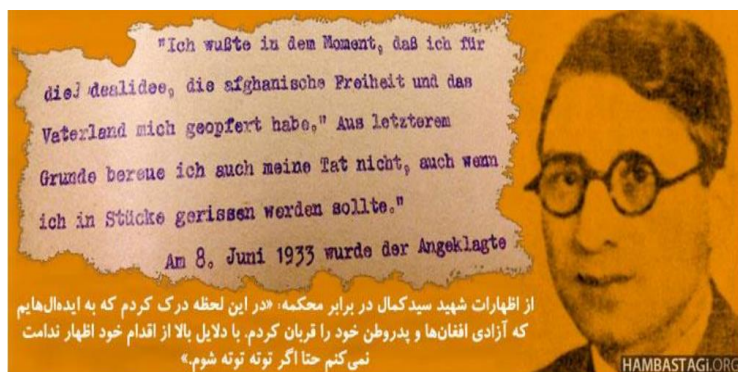
افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

دایم در سفارت با خود داشتم. فقط در دعوت عصریه با خود نبرده بودم، چون سایر افغان ها همراه بودند. «

«دیروز وقتی ساعت نه ونیم ازجا برخاستم این افکار ذهنم را فراگرفت، فکرو وضعیت جاری کشورم، این فکر که حکومت فعلی افغانستان آزادی وطنم را فروخته و این درد وطن فقیرم و آزادی اش می باشد و با خود گفتم که شاید امروز بتوانم او را ببینم و خون خود را نثار وطن و آزادی ملت کنم. بعد از این که تفنگچه را آماده ساختم، ساعت ۱۰ راهی سفارت شدم. قبلا در خانه مرمی را تیر کرده و قید اطمینان را زده بودم. یک تعداد مرمیها شاید در یکسهم موجود باشد، در شاجور تفنگچه پنج مرمی موجود بود. با قطار شهری به سمت "جاده لیسنگ" در حرکت شدم. «فضای داخل تعمیر سفارت همه برایم آشنا بود. در زمان حاکمیت امان الله خان مهمان دایمی آنجا بودم. قبل از تقرر محمد عزیز، میان سفارت و افغان ها مناسبات دوستانه حکمفرما بود. محمد عزیز برعکس سفیر پیشین، از ملاقات با محصلان خوشش نمی آمد و بسیار مغرور بود، زیرا برادرش بود.»

«حین ورود به احاطه سفارت، نگهبان دروازه را پرسیدم که آیا آقای سفیر است، نگهبان جواب مثبت داد. نگهبان فهمید که من افغانم و بدون کدام ممانعت به طرف دفتر سکرتر اول رفتم که در منزل دوم موقعیت داشت. بعد از این که به یکدیگر سلام دادیم، سکرتر پرسید که چرا دوباره به افغانستان بر نمی گردم. اینجا باید یادآور شوم که با الله نواز معاون اول شاه فعلی در هنگام دیدارش از برلین در اکتوبر ۱۹۳۲ راجع به بازگشتم به افغانستان صحبت کرده بودم. اول قرار بود او مرا با خود ببرد، اما سپس وعده سپرد که با بازگشتم به کشور تعیین خواهد شد که آیا دولت با ادامه فعالیت در شرایط فعلی موافق است یا خیر. اگر زندگی ام در افغانستان در خطر می بود، او مرا مطلع می ساخت. از آنجایی که او به من هیچ احوالی نداد، درک کردم که در صورت بازگشت به کشور، از بین برده خواهم شد. بنابراین به فکر برگشت به افغانستان نبودم. بر علاوه، سکرتر اول (اسماعیل) در برلین پیوسته مرا تحریک می کرد که به افغانستان بروم. انتظار بهبود وضعیت را نداشتم.»

«برای دقایقی با سکرتر صحبت کردم و سپس می خواستم از زینه به طرف پایین تا دروازه خروجی تعمیر بروم. زمانی که در صفت عمارت بودم، ناگهان متوجه شدم که سفیر از طبقه اول در پله های زینه در حال پایین شدن است. فکر کردم لحظات مرگ سفیر فرا رسیده است. تفنگچه را از جیب راست جاکتم کشیدم، قید را خلاص کرده بسوی سفیر نشانه گرفتم. او در این مدت با طی پله ها به پله ی آخر می رسید. یک قسمت معین



وجودش را هدف نگرفتم هر قدر می توانستم فیر کردم. اراده من این بود که باید به سفیر اصابت کند تا به مرگش بیانجامد. در اثنای شلیک افرادی که در پایین ایستاده بودند، بسویم حمله ور شده سلاح را از دستم قاپیده و محکم گرفته شدم. از خود دفاع نکردم و در فکر فرار نبودم. از پیامد فیرهایم نمی توانم چیزی بگویم، زیرا در جریان های

د پانوی شمیره: له ۵ تر ۸

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

بعدي نتوانستم قرار بگيرم. در اين لحظه درک کردم که به ايده الهایم، آزادی افغان ها و میهنم خود را قربان کردم. به دلایل بالا از اقدام خود اظهار ندامت نمی کنم حتا اگر توتته توتته شوم.»

در ۸ جون ۱۹۳۳، متهم جهت تحقیقات پولیس نزد قاضی در «محکمه مرکزی برلین» حاضر گردید. او از اقدام خود دفاع کرد و چنین ادامه داد: «دوباره تکرار می کنم که این تصمیم من بود که سفیر را از بین ببرم. انگیزه ام فقط وطن دوستی ام بوده است. ... می خواهم خود را قربان کنم» (پایان متن منتشره در ویسایت حزب همبستگی افغانستان)

### تبصره جناب داکتر کاظم دریای اعترافات سیدکمال:

«جای شک نیست که سیدکمال یکی از هواداران سرسپرده شاه امان الله غازی بود و دست انگلیسها را در سقوط سلطنت امانی و بقدرت رسانیدن محمدنادرشاه به سلطنت شریک میدانست و معتقد بود که انگلیس ها با همچو تغییر بار دیگر میخواهند آزادی افغانستان را تحت الشعاع خواسته های خود قرار دهند. لذا سیدکمال خواست با قتل یکی از مهره های معتبر سلطنت از یکطرف توجه جهان را به ماهیت استبدادی و غیرمردمی رژیم جدید جلب کند و از طرف دیگر یک حرکت ملی را مقابل کسانی بنا نهد که بزعم او آزادی کشور را به انگلیسها فروخت ه بود ند . حکومت افغانستان اصرار داشت تا سیدکمال جهت محاکمه به افغانستان تسلیم داده شود، اما حکومت آلمان بر طبق قانون خود او را محاکمه و محکوم به اعدام کرد که بعداً حکم محکمه در آنجا به منصفه اجراء درآمد.»

داکتر کاظم در ادامه مقاله، با توجه به توضیحات غبار در جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، میگوید: «از توضیحات غبار واضح میشود که سیدکمال جزء پارتی یا حزب متشکله فوق الذکر نبوده و اما به شخص شاه امان الله ارادت خاص داشت و سرسختانه در برابر رژیم جدید و علیه شیوه کار نادرشاه و خانواده او، بخصوص وابستگی آنها با انگلیس ها عقده مند شده بود که به همین دلیل مصمم به قتل سردار محمد عزیز خان گردید تا انزجار خود را بر ماهیت استبدادی شیوه سلطنت آنها تبارز دهد و نیز حرکت ضد رژیم را در داخل و خارج رونق بخشد.»<sup>۱</sup>

### دیدگاه من در مورد قتل سردار محمد عزیز و پیامد آن:

ضرب المثل وطنی داریم که میگوید: "پنج انگشت با هم برادرانند اما برابر نیستند." این ضرب المثل در وجود برادران نادرشاه بخوبی مصداق پیدا میکند.

سردار محمد عزیز خان، برادر اندر نادر خان و هاشم خام و شاه ولیخان و شاه محمودخان بود. اما هیچ شباهتی با برادران خود نداشت. او هیچگاهی در نقش نظامی و اداری قرار نگرفته بود تا برویت کار کردهایش بر او قضاوت و در صورت ظلمی در حق مردم او را ملامت کرد. افزون بر این تاریخ نگارانی چون فیض محمدکاتب،

<sup>۱</sup> - داکتر کاظم، نگاهی مختصر به عروج و نزول خاندان سردار بیخی خان (بخش هشتم و هشتم)، پورتال افغان جرمن آنلاین، آرشیف مقالات

غبار، حبیبی، فرهنگ و پویزایی در تاریخ های خود درباره سردار محمد عزیز خان تذکری و سندی ارایه نداده اند که از آن بوی خیانت ملی به مشام برسد، پس معلوم میشود که سردار محمد عزیز خان مثل نادر شاه و هاشم خان شخص ظالم و خونریز نبوده است و گناهش فقط این بوده که برادر نادر شاه (قاتل عناصر آزادیخواه و ضداستعمار و هواخواهان امان الله خان) بوده است. چون انسان نمیتواند والدین و برادران خود را خود تعیین کند، بنابراین برادر را نباید بگناه داشتن برادر ظالم بدون سند همدستی در مظالم برادر اعدام کرد. و سردار محمد عزیز خان نیز در همین کتبه گوری انسانها قرار میگیرد که فقط بجرم برادر ی و نه برابری با نادر شاه کشته شد.

عمق تراژیدی در اینجاست که فرزندان سردار محمد عزیز خان (داودخان و نعیم خان) و فرزندان فرزندان با زنان و کودکان شان نیز به همان سرنوشتی روبرو شدند که پدرشان روبرو شده بود. در کودتای ۷ ثور داودخان و نعیم خان با تمام اعضای خانواده شان بدون ارتکاب کدام خیانت ملی، در اوج وطن دوستی و خدمتگذاری با فیر گلوله های کودتاچیان از بین رفتند. روح همه شهیدان پاک و وطن شاد باد.

### پیامد قتل سردار محمد عزیز خان:

قتل سردار محمد عزیز خان توسط سید کمال یکی از هواداری شاه امان الله سر مشقی شد برای محمد عظیم منشی زاده، یکی دیگر از هواداران شاه امان الله که شاه او را برای تحصیل در جرمنی فرستاده بود و بعد از ختم تحصیل به وطن برگشت و بحیث معلم در مکتب نجات کابل کار میکرد. او وقتی از قتل سردار محمد عزیز توسط سید کمال مطلع شد، تصمیم گرفت تا سفیر انگلیس را در کابل بکشد زیرا او انگلیس را عامل اصلی سقوط رژیم امانی میدانست.

داکتر کاظم می نویسد که: «بروز ۶ سپتمبر ۱۹۳۳ (۱۵ سنبله ۱۳۱۲ ش) محمد عظیم به عزم قتل سفیر انگلیس ریچارد مکنوچی به سفارت آن کشور رفت و خواست سفیر را ملاقات کند، چون به سفیر دسترسی نیافت، سه نفر از وابستگان سفارت را به فیر تفنگچه به قتل رسانید که یکی انگلیس، دومی هندی و سومی افغان بود. بعد از قتل این سه نفر تفنگچه را بیکسوانداخت و خودش را به محافظان سفارت تسلیم نمود. غبار نوشته است که: «محمد عظیم سر راست داخل محبس مخصوص قوماندانی کوتوالی کابل گردید... و دولت در یک هفته تحقیقات کتبی خود را از محمد عظیم خان تکمیل، ولی پنهان نمود، زیرا از افشای آن ترس داشت. البته از محکمه شرعی فیصله اعدام او را گرفت، چونکه محمد عظیم خان اعتراف علنی نموده و آنرا افتخار خود میدانست... یک هفته بعد، روز پنجشنبه ۲۲ سنبله ۱۳۱۲ ش (۱۳ سپتمبر ۱۹۳۳) محمد عظیم خان از محبس کوتوالی در محوطه محبس دهمزنگ برده شد، در حالیکه نماینده سفارت برتانیه روی چوکی جلوس کرده بود، محمد عظیم خان... با متانت و خونسردی در پایه چوبه دار قرار گرفت و بعد از دقایق چند او دیگر درین جهان نبود، اما در تاریخ مبارزات سیاسی کشور زنده باقی ماند.»<sup>۲</sup>

<sup>۲</sup> - داکتر کاظم، نگاهی مختصر به عروج و نزول خاندان سردار یحیی خان (بخش ۹۰)، پورتال افغان جرمن آنلاین، آرشیف مقالات

دوماه بعد از اقدام شجاعانه محمدعظیم در سفارت انگلیس در کابل، حادثه بزرگتر و تکاندنده تری در ارگ کابل بوقوع پیوست که منجر به مرگ نادرشاه گردید. عبدالخالق هزاره یکی از خدمتگذاران غلام نبی خان چرخي درصدد برآمد تا انتقام خون ولی نعمت خود را از شخص نادرشاه بگیرد. در ۲۴ ماه نومبر ۱۹۳۳ نادرشاه به محفل توزیع شهادتنامه های شاگردان در ارگ حضور بهم رسانید و حین عبور از مقابل شاگردان در هدف تفنگچه عبدالخالق قرار گرفت و کشته شد. نادرشاه مرد ولی استبداد نمرود. عبدالخالق وبستگان عبدالخالق وحتى مدیرمکتب و همصنفان و بسیاری دیگر از کسانی که عبدالخالق راز دور و نزدیک دیده بودند بجرم همکاری با عبدالخالق ، دستگیر و زندانی وشکنجه وبالاخره سربه نیست شدند. و تاهفده سال دیگر مردم افغانستان در زیر پاشنه آهنین استبداد برادر نادرشاه هاشم خان صدراعظم کشور خورد و خمیر شده رفتند. (داستان تحقیق وشکنجه عبدالخالق وسایر متهمین قتل نادرشاه در کتاب غبار، "یکی داستانی است پراز آب چشم"

ختم

---

د پانو شمیره: له ۸ تر ۸

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ